

زمینه‌های طرح و تحولات برهان صدیقین

در تاریخ حکمت اسلامی

دکتر علی اله‌باشتی

عضو هیئت علمی دانشگاه قم

چکیده

با توجه به اهمیت این برهان در تاریخ فلسفه اسلامی نگارنده با تفحص در متون دینی، فلسفی و کلامی تلاش کرده است: اولاً زمینه‌های فکری و بستر ظهور آنرا آشکار نماید؛ ثانیاً تحولات تاریخی آنرا از ابن‌سینا تا علامه طباطبایی در حوزه‌های گوناگون فکری بویژه حوزه شیراز و اصفهان بررسی کند که در این راستا لازم است مبانی هر یک از متفکران را در صورت‌بندی برهان، معین ساخته و ضمن گزارش مختصر از تقریرهای متفاوت این برهان جنبه‌های قوت و ضعف هر یک را آشکار نموده و محکمترین و متقنترین تقریرها را معرفی کند.

در بین براهین متعددی که حکیمان و متکلمان برای اثبات وجود خدا اقامه کرده‌اند برهان صدیقین^۱ را می‌توان از متقنترین آنها شمرد، چرا که در براهین دیگر مانند برهان نظم، برهان حدوث، برهان حرکت و برهان امکان ماهیت، حداکثر چیزی که اثبات می‌شود وجود مدبر، محدث غیر حادث، محرک غیر متحرک یا واجب غیر موجب است اما از آنها وجود واجب مطلق که واجد کمال مطلق باشد ثابت نمی‌شود چنانکه برای اثبات توحید واجب و اخص صفات ذاتی و کمالی او مانند علم، قدرت، حیات و... ناگزیر باید براهین جداگانه اقامه کرد.^۲ ابن‌سینا می‌گوید:

بنگر که با بیان ما (برهان صدیقین) برای ثبوت اول تعالی، وحدانیتش و دوری او از نقصهای ممکنات، نیازی به تأمل در غیر وجود نبوده

کلیدواژگان

برهان صدیقین؛

نورالانوار؛

تشکیک وجود؛

وجود واقعیت؛

اصالت وجود؛

واجب‌الوجود.

مقدمه

قبل از ورود به بحث لازم است باختصار به جایگاه برهان صدیقین در میان براهین خداشناسی اشاره‌ای داشته باشیم.

۱- برهان صدیقین، برهانی است که ابن‌سینا با نظر و تأمل در نفس وجود بدون لحاظ مخلوقات خدا و فعلش به اثبات مبدأ اول و وحدانیتش پرداخته و آن را طریقه صدیقین نامید. از آن تاریخ تاکنون کسانی که با تأمل در حقیقت صرف به اثبات مبدأ اول پرداختند برهانشان را صدیقین نامیدند. (نک: ابن‌سینا، اشارات و تنبیهات، همراه با شرح خواجه نصیر، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۲۷.

۲- نک: مطهری، مرتضی، توحید، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۵، ص ۲۰۹ - ۲۱۱.

■ بسیاری از حکیمان نظیر فارابی، ابن‌سینا و صدرالمتألهین وقتی از طریق نظریه وجود یا موجود برای اثبات واجب‌الوجود برهان آوردند بخش دوم آیه **أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ،** را بعنوان مؤید بربرهان خویش ذکر کرده‌اند.

است و نیازی به تأمل در مخلوقات و افعالش نداشته‌ایم گرچه آنها نیز دلیل بر او هستند اما این روش مطمئنتر و بارزتر است.^۳ ملاصدرا نیز در مزیت برهان صدیقین بر سایر براهین می‌گوید:

راههای رسیدن به خدا زیاد است زیرا او صاحب کمالات بسیار است اما بعضی از آنها محکمتر و بالاتر و روشنتر است، محکمترین برهانها و با ارزشترین آنها طریقه‌یی است که حدّ وسط در برهان غیر او نباشد. در چنین روشی راه رسیدن به مقصود عین مقصود است و این طریقه صدیقین است که از خود خدای تعالی برای اثبات او گواه می‌آورند سپس از ذاتش بر صفاتش و از صفاتش بر افعالش یکی بعد از دیگری استشهاد می‌کنند. اما غیر از صدیقین برای معرفت خدای تعالی به وسایطی غیر از او و خارج از ذاتش (نظیر امکان برای ماهیت، و حدوث برای آفریدگان، و حرکت برای جسم و ...) توسل می‌جویند، گرچه اینها هم دلایلی برای رسیدن به ذات او و شواهدی بر صفات او هستند لکن این روش استوارتر و برتر است.^۴

وی در کتاب اسرار الایات نیز والاترین برهان و محکمترین راه و روشنترین مسلک و با ارزشترین راه برای رسیدن به حق را استدلال از ذاتش بر خود ذات می‌داند. سخن در این باب از بزرگان حکمت بسیار است که این مختصر را جای آن نیست.

بررسی پیشینه و زمینه‌های پیدایش برهان صدیقین
الف: در متون دینی

همانگونه که در مقدمه اشاره شد در این برهان از حقیقت وجود بر واجب‌الوجود و توحید او استدلال شده است. سابقه این گونه برهان‌آورها را می‌توان در تعالیم اسلامی پیجویی کرد.

قرآن کریم در سوره فصلت بعد از بیان روشهای آفاقی و انفسی برای شناخت حق تعالی می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، آیا برای اذعان به پروردگارت همین بس نیست که او شاهد هر چیزی است».^۵

بسیاری از حکیمان نظیر فارابی^۶، ابن‌سینا^۷ و صدرالمتألهین^۸ وقتی از طریق نظریه وجود یا موجود برای اثبات واجب‌الوجود برهان آوردند بخش دوم آیه، یعنی **أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ،**

۳- ابن‌سینا، اشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۶۶.

۴- ملاصدرا، اسفار الاربعه، بیروت، دار التراث العربی ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۱۳-۱۴.

۵- فصلت/۵۳.

۶- فارابی، ابونصر، فصوص الحکم، محمدحسین آل‌یاسین، قم، انتشارات بیدار، ص ۶۳.

۷- ابن‌سینا، اشارات و تنبیهات، ص ۶۶.

۸- ملاصدرا، اسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۴؛ همو، اسرار الایات، ترجمه و تعلیق محمدخواجوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳، ص ۵۰؛ مفاتیح الغیب، ترجمه و تعلیق علی‌النوری، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۱۷ و...

را بعنوان مؤید بر برهان خویش ذکر کرده‌اند. ملاصدرا آیه شریفه «شهد الله أنه لا اله الا هو...؛ یعنی خود خدا بریگانگی خویش شهادت می‌دهد»^۹ را در اسرار الایات^{۱۰} و مفاتیح الغیب^{۱۱} و آیه «الله نور السموات و الارض»^{۱۲} را در تفسیرش بر قرآن^{۱۳} شواهدی دیگر بر برهان صدیقین می‌داند. و در دعای صباح منسوب به امیرالمؤمنین علی (ع) می‌خوانیم:

«يا من دَلَّ على ذاته بذاته و تنزه عن مجانسة مخلوقاته» (یعنی ای کسی که بذات خویش بر ذاتش دلالت می‌نماید.)^{۱۴} و در جای دیگر از آن حضرت سؤال شد چگونه خدایت را شناختی؟ فرمود: «بما عرفتنی نفسه» همانگونه که خودش خود را به من شناساند.^{۱۵}

و نیز در دعای عرفه امام حسین (ع) می‌خوانیم:

الهی تَرَدَدی فی الآثار یوجب بُعد المزار
فاجمعنی علیک بخدمة توصلنی الیک کیف
یُسْتَدَلُّ علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک
أیکون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی
یکون هو المظهر لک متى غبت حتی تحتاج
الی دلیل یدلُّ علیک و متى بعدت حتی تکون
الآثار هی الّتی توصل الیک.

خدایا تفکر من در آثار تو مایه دوری از دیدار تو است پس کردار مرا با خودت بوسیله خدمتی که مرا به تو رساند جمع کن. چگونه به چیزی که در وجودش نیازمند توست می‌توان به تو استدلال کرد؟ آیا چیزی ظاهرتر از تو هست که وسیله ظهور تو گردد؟ کی نهان بوده‌ی تا نیازمند برهان باشی که بر تو دلالت کند و کی دوری تا آثار واسطه رسیدن به تو باشد؟^{۱۶}

در این فقره از دعا، امام (ع) آنچنان غرق در عظمت پروردگارش شده که همه حجابها کنار رفته تا جایی که تفکر در آثار را موجب دوری دیدار یار می‌داند و خدای سبحان آنچنان مکشوف اوست که کمال انقطاع به او را پیدا نموده است. بدیهی است که در این مقام هیچ واسطه‌ی بین عبد و معبود نیست. و از امام سجاد علیه‌السلام نقل شد که می‌فرمود: «بک عرفتک (خدایا به خودت تو را شناختم).»^{۱۷} بعید نیست که این کلمات و مضامین بلند زمینه را برای برهان صدیقین حکیمان مهیا کرده باشد.

ب) در فلسفه اسلامی:

به نظر می‌رسد اولین بار این برهان در فلسفه اسلامی توسط معلم ثانی ابونصر فارابی مطرح شده باشد. آنچه مورخان فلسفه اسلامی از کندی (د ۲۶۰ ق) نقل کرده‌اند اثبات وجود خدا از طریق برهان علیت و نظم است و آنچه کندی خود در رساله الابانة عن وحدانية الله آورده است اثبات وجود حق تعالی از طریق حدوث عالم اجسام است. اما فارابی در فصوص الحکم در فصل بعد از آنکه در فصوص گذشته (۵۲) به اثبات واجب‌الوجود از طریق امکان ماهیت معلولی پرداخت اینک روش جدیدی را پیش

۹- آل عمران/ ۱۸.

۱۰- ملاصدرا، اسرار الایات، ص ۶۰.

۱۱- همو، مفاتیح الغیب، ص ۳۱۷.

۱۲- نور/ ۳۵.

۱۳- ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، تصحیح محمد خواجه‌ی، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۳۵۹.

۱۴- بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق، ج ۸۴، ص ۳۴۴، باب ۱۳.

۱۵- کلینی، کافی، ج ۱، ص ۸۵؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۷۰؛ ج ۴، ص ۳۰۳.

۱۶- بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۵؛ ج ۶۴، ص ۱۴۳.

۱۷- مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی، قم، نشر حد، ۱۳۷۶، ص ۳۰۶.

■ **بین وجود ممکن معلول فقیر با علت غنی واجب مستقل تلازم وجودی است و فرض موجود ممکن معلول بدون فرض موجودی واجب و غنی بذاتش محال است پس یا همان موجودی را که اقرار به حقیقت و واقعیت داشتنش کرد واجب الوجود است یا اگر واجب الوجود نیست مستلزم واجب الوجود است چون دور و تسلسل باطل است.**

الافلین»، سخن حضرت ابراهیم علیه السلام است که در اثبات خدای واحد با نظر به مظاهر ممکنات نظیر خورشید و ماه و ستارگان افول کننده می فرماید: «لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ... إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِي لِلذِّي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (من افول کنندگان را دوست ندارم... من روی به کسی می آورم که پدید آورنده آسمانها و زمین است).^{۱۸} بعید نیست همین آیات و آن کلمات منقول از اهل بیت عصمت و این برهان فارابی خمیر مایه برهانهای بعدی وجودشناختی قرار گرفته باشد، گرچه خود فارابی نام خاصی بر این برهان نمی گذارد. بنابراین شاید اول کسی که نام «صدیقین» را بر این برهان نهاده است ابن سینا باشد چنانکه در نمط چهارم اشارات و التنبیهات^{۱۹} بعد از بیان برهانی که از راه نظر به «موجود» پیش رفته و با ابطال تسلسل، واجب را اثبات کرد به همان آیه ۵۳ سوره فصلت استشهاد کرده و در پایان می گوید: «ان هذا حکم للصدیقین

روی می نهد و حتی آن را جامعت از شیوه اول می داند و می گوید:

لک ان تلحظ عالم الخلق فتری فیہ امارات الصنعة و لک ان تعرض عنه و تلحظ عالم الوجود المحض و تعلم انه لا بد من وجود بالذات و تعلم کیف ینبغی [ان یکون] علیه الوجود بالذات.

[ای محقق] اینک می توانی به عالم خلقت نظر بیفکنی و امارات و نشانه های صنع الهی را نظر نمایی [و به واجب الوجود بررسی] و یا اینکه مطلق وجود را ملاحظه نمایی و دریابی که در دایره هستی ناچار باید وجودی باشد که قائم به ذات باشد و آگاه شوی که چگونه سزاوار است که وجود ذاتی او باشد [برخلاف ماهیت امکانی که وجود ذاتی ماهیتشان نیست]. در ادامه فارابی به آیه «سنریهم آیاتنا فی الافاق... اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید»^{۱۸} استناد جسته و در فصل بعدی وجه برتری این روش بر روش قبلی را بیان می دارد و می گوید:

وقتی ابتدا حق (تعالی) را شناختی هم حق را می شناسی و هم مخلوقات را که حق نیستند (موجوداتی که فناپذیرند). اما اگر از راه ممکنات (که در حد ذاتشان هیچند) بخواهی او را بشناسی ممکن را می شناسی اما حق را کما هو حق (آنچنان که شایسته اوست) نشناخته ای پس بحق نظر کن که موجوداتی که افول در حظیره امکان نموده اند نمی توانند محبوب واقعی تو باشند، بلکه رویت را بسوی وجه جمال الهی بنما که همه فانیند و تنها او باقیست.^{۱۹}

به نظر می رسد که برهان فارابی مستنبط از آیه شریفه مذکور و داستان محاجه حضرت ابراهیم با مشرکان باشد چرا که عبارت ایشان، یعنی «لا تحب

۱۸- فصلت/ ۵۳.

۱۹- فارابی، فصوص الحکم، ص ۶۳.

۲۰- انعام/ ۷۶ - ۷۹.

۲۱- ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ص ۶۶.

الَّذِينَ يَسْتَشْهَدُونَ بِهِ لَا عَلَيْهِ» (یعنی: این حکم آن راستکیشان است که از او گواهی می‌خواهند نه آن که بر او گواهی بجویند) عبارت دیگر، هستی واجب‌الوجود را گواه بر سایر هستیها قرار می‌دهند نه آنکه از هستی سایر موجودات بر هستی او استدلال کنند.

بعد از او کسانی که از راه تأمل در خود هستی به اثبات واجب‌تعالی پرداختند همین نام را بر استدلال خویش نهادند چنانکه محقق فخری آن را «طریقه صدیقین»^{۲۲} و صدرالمألهین آن را روش «صدیقین و ربانین»^{۲۳} و حکیم سبزواری آن را «طریقه الهیین و متألهین» نامید.

وجه تسمیه برهان به صدیقین

چرا ابن‌سینا نام «صدیقین» را برای این برهان برگزید؟ برای یافتن پاسخ این سؤال لازم است ابتدا در ریشه استعمال این لفظ و معنای آن جستجو نماییم:

الف) استعمال لفظ صدیقین:

به نظر می‌رسد استعمال این لغت در فرهنگ اسلامی با احتمال زیاد به قرآن کریم برگردد. قرآن در چند آیه لفظ صدیق و صدیقه و صدیقون و صدیقین را بکار برده است؛ «صدیق» را در توصیف ابراهیم (ع)^{۲۴} و ادریس (ع)^{۲۵} و یوسف (ع)^{۲۶} و «صدیقه» را برای مریم عذرا^{۲۷} و «صدیقون»^{۲۸} و صدیقین را برای آنهایی که به خدا و رسولش پیامبر اسلام (ص) ایمان آورده و اطاعت خدا و رسول نموده‌اند و یا آنهایی که مصاحب انبیا هستند، بکار برده است.

ب) معنای لغوی:

صدیق از ریشه «صدق» و صیغه مبالغه صادق

بمعنای بسیار راستگو و کسی که فعلش قولش را تصدیق می‌کند، می‌باشد.^{۲۹}

حکیم ملاحادی سبزواری هم در حاشیه اسفار نزدیک به همین معنا را آورده است و متناسب با مقام بحث می‌نویسد:

صدیق مبالغه صادق است و او کسی است که در اقوال و افعال و مقاصد و عهدهای خویش با خدا و خلق خدا صادق باشد... و کسی که با تأمل در حقیقت وجود به حقیقت واجب راه می‌یابد نظر او منطبق برحق واقع و حاق نفس الامر است.^{۳۰}

اما این که چرا ابن‌سینا این برهان را به «صدیقین»

منتسب نمود دو وجه را می‌توان حدس زد:

۱- برهان را از قرآن و کلمات معصومین الهام گرفته باشد.

۲- از برهان وجودی فارابی الهام گرفته باشد، چون فارابی در پایان برهان وجودشناختی خویش جمله «لا تحب الا فلین»^{۳۱} را می‌آورد که اشاره به احتجاج حضرت ابراهیم (ع) با خدانشناسانی دارد که ستارگان را می‌پرستیدند^{۳۲} و ابراهیم را خدای سبحان، صدیق

۲۲- خوانساری، آقاجمال، حاشیه خفزی، تحقیق رضا

استادی، قم، نشر سلمان فارسی، ۱۳۷۸، ص ۲۶.

۲۳- ملاصدرا، اسفار الاربعه، ج ۶، ص ۲۸.

۲۴- مریم/ ۴۱.

۲۵- مریم/ ۵۶.

۲۶- یوسف/ ۴۶.

۲۷- مائده/ ۷۵.

۲۸- یوسف/ ۴۶.

۲۹- نک: راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن الکریم،

بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۲.

۳۰- ملاصدرا، اسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۳.

۳۱- فارابی، فصوص الحکم، ص ۶۳.

۳۲- لا احب الا فلین؛ انعام/ ۷۷.

لقب داده است.^{۳۳} نتیجه اینکه کسی که افول‌کنندگان در حظیره امکان را واسطه قرار نمی‌دهد، یعنی با تعمق در هستی مطلق درمی‌یابد که حقیقت مطلق و هستی صرف، حقیقتی جاودانی و کامل و منزله از نقایص ممکنات است. چنین کسی اعتقاد او مطابق با واقع است؛ پس او صدیق است و مسلک او مسلک صدیقین است و سزاوار است که چنین برهانی، برهان صدیقین نامیده شود. البته مسائل دیگری اینجا، جای طرح دارد: اول اینکه آیا آنچه بنام برهان صدیقین نامیده شد، معرفت عقلی برهانی است یا معرفت شهودی است؟ دوم آنکه آیا این برهان وجودی است یا وجودی؟ سوم اینکه آیا این برهان آئی شبیه لم است (چنانکه میرزا مهدی مدرس آشتیانی و علامه طباطبایی فرموده‌اند)^{۳۴} یا برهان لمّی است (چنانکه خواجه نصیر و علامه حلّی مدعی شده‌اند)^{۳۵}، و مسائل دیگری که در این مختصر جای طرح همه آنها نیست.

تقریر ابن سینا از برهان صدیقین

وی در الاشارات و التنبیهاث در نمط چهارم ابتدا بطور اجمال تحت عنوان دو تنبیه و یک اشاره، واجب‌الوجود را ثابت می‌کند:

هر موجودی را که از حیث ذاتش بدون توجه به غیر ملاحظه کنی، یا وجود در حاق ذاتش برای او ضروری است یا ضروری نیست. اگر ضروری باشد پس او بذات خودش واجب‌الوجود است و او موجودی است که قائم بذات خود بوده و هستیهای دیگر قائم به او هستند. (اما) اگر در ذاتش وجود برای او ضروری نباشد نمی‌توان گفت امتناع ذاتی دارد، چون از ابتدا آن را موجود فرض کردیم...

پس این موجود باعتبار ذاتش چیزی است که نه واجب‌الوجود است و نه ممتنع‌الوجود. پس هر موجودی بلحاظ ذاتش یا واجب‌الوجود است یا ممکن‌الوجود.^{۳۶}

در ادامه شیخ با نفی اولویت ذاتی در ممکن و امتناع تسلسل در سلسله ممکنات می‌گوید:

آن موجودی که در ذاتش متصف به امکان است بخودی خود نمی‌تواند موجود گردد. پس از آن حیث که ممکن است، در حد ذاتش وجود برای او شایسته‌تر از عدم نیست. پس اگر یکطرف برای او اولویت پیدا کند پس باید بسبب حضور چیزی، یا بسبب عدم آن باشد. نتیجه اینکه وجود هر ممکن‌الوجود از دیگری است و این احتیاج به غیر یا متوالیاً تا بینهایت ادامه می‌یابد که در این صورت هر یک از افراد این مجموعه در ذاتش ممکن است. در نتیجه این مجموعه هم که وابسته به افراد ممکن است غیرواجب، و به غیر خودش واجب است.^{۳۷}

بدیهی است وقتی مجموعه‌ی واجب به غیر باشد آن غیر باید واجب بذات خودش باشد یعنی واجب‌الوجود باشد. ابن سینا در بیان اجمالی برهان که بصورت قیاس انفصالی طرح شده تنها فرض تسلسل را طرح کرده اما دو فرض دیگر را که یکی

۳۳ - انه كان صديقاً نبياً؛ مریم / ۴۱.

۳۴ - ملاصدرا، اسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۱۳ (تعلیقه علامه طباطبایی).

۳۵ - حلّی، جمال‌الدین حسن بن یوسف، كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح حسن حسن‌زاده آملی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق، ص ۲۸۰.

۳۶ - ابن سینا، الاشارات و تنبیهات، ج ۳، ص ۱۸ - ۲۰.

۳۷ - همان، ص ۲۱.

■ به نظر می‌رسد که برهان فارابی مستنبط از آیه شریفه مذکور و داستان محاجه حضرت ابراهیم با مشرکان باشد چرا که عبارت ایشان، یعنی «لا تحب الاقلین»، سخن حضرت ابراهیم علیه السلام است.

این نمط می‌گوید:

در برهان ما تأمل کن، می‌بینی که بیان ما برای اثبات مبدأ هستی و وحدانیت او و پاکیش از نقایص (ممکنات) به تأمل در چیز دیگر غیر از خود وجود نیاز نداشت چون وقتی در خود «هستی» نظر نماییم، خود وجود از آن جهت که وجود است شهادت بر وجود حق اول می‌دهد چنانکه هستی او بر سایر موجوداتی که بعد از او هستند گواه است.^{۳۸}

بررسی برهان:

در این برهان ابن سینا با تأمل در حقیقت موجود و انحصار موجودات به واجب و ممکن یعنی تقسیم موجود به غنی در ذات و مستقل در موجودیت و فقیر در ذات و وابسته در وجود، و امتناع تحقق ممکن فقیر وابسته بدون واجب غنی مستقل، ضرورت وجود موجودی را که واجب‌الوجود باشد اثبات می‌کند، چون او اصل واقعیت یا موجود را بدیهی می‌داند.^{۳۹} و از سوی دیگر چون از نظر ابن سینا تنها وجود می‌تواند علت وجود باشد^{۴۰} پس

۳۸- همان، ص ۲۲ - ۲۶.

۳۹- همان، ص ۲۷.

۴۰- همان، ص ۲۷ - ۲۸.

۴۱- همان، ص ۶۶.

۴۲- نک: همان، ص ۲۱.

۴۳- همان، ص ۱۳ - ۱۴.

منتهی به دور و دیگری به مطلوب است بسبب وضوح آنها طرح نکرده است. او بعد از این بیان اجمالی تحت عنوان «شرح» برهان را در چند فصل با تفصیل بیشتر طرح می‌کند. وی در این شرح برای مجموعه‌یی که همه افرادش معلول هستند چند فرض مطرح می‌کند و اینکه یا آن مجموعه نیازمند علتی نیست (که این باطل است چون آحاد مجموعه همه معلول و خود مجموعه وابسته به آحاد است پس مجموعه معلولها (ممکنات) باید علتی داشته باشند). در اینجا چهار فرض طرح می‌شود: علت یا مجموع آحاد است (کل مجموعی)، یا هر یک از آحاد است (کل استغراقی)، و یا بعض آحاد است، یا خارج از آحاد. سه مورد اول فرضها، باطل است. پس علت آن باید خارج از آحاد باشد.^{۴۱}

در ادامه شیخ ثابت می‌کند^{۴۲} که این علت باید در طرف مجموعه باشد چون اگر در وسط باشد لازم می‌آید معلول باشد.

در نهایت شیخ بعنوان نتیجه فصول گذشته می‌گوید:

هر سلسله که از علتها و معلولها ترتب یافته، خواه متناهی باشد یا غیرمتناهی، [اولاً] وقتی همه افراد سلسله‌یی وصف معلول بودن را داشته باشند به علتی خارج از آن مجموعه نیازمندند که در نهایت آن سلسله است و سلسله وابسته به آن است. [ثانیاً] اگر در سلسله‌یی علتی باشد که معلول نباشد آن باید در نهایت سلسله باشد. نتیجه اینکه هر سلسله از معلولها باید به واجب‌الوجودی که وجوب، ذاتیش می‌باشد ختم شود.^{۴۳}

شیخ الرئیس بعد از اثبات واجب‌الوجود، توحید و سایر صفات واجب‌الوجود را ثابت می‌کند و در پایان

بین وجود ممکن معلول فقیر با علت غنی واجب مستقل تلازم وجودی است و فرض موجود ممکن معلول بدون فرض وجودی واجب و غنی بذاتش محال است پس یا همان موجودی را که اقرار به حقیقت و واقعیت داشتند کرد واجب الوجود است یا اگر واجب الوجود نیست مستلزم واجب الوجود است چون دور و تسلسل باطل است. و این برهانی است که شیخ ابتدا بایجاز و در شرح بتفصیل بدان پرداخته^{۲۳} و در پایان آن را روش صدیقین نامیده است.^{۲۵}

اصول و مبانی برهان:

با تأمل در آنچه شیخ الرئیس از آغاز نمط چهارم تا نمط پانزدهم و در انتهای نمط ذکر کرده اصول و مبانی برهان شیخ را می توان اینگونه برشمرد:

۱- پذیرش اصل واقعیت یا موجود به عنوان امر بدیهی و بی نیاز از اثبات، چون موضوع فلسفه اوست؛

۲- مقسم قرار دادن موجود نه ماهیت؛

۳- انحصار موجود به واجب الوجود یعنی وجود غنی قائم به ذات خویش و ممکن الوجود یعنی وجود فقیر وابسته به غیر (امکان فقری، چون فرض امکان ماهوی در جایی که مقسم موجود است لغو است و بهمین سبب شیخ در بحث خویش به امتناع اشاره‌یی نکرده است)؛

۴- لازمه امکان و فقر وجودی، معلولیت است؛

۵- براساس سنخیت علت و معلول، اگر معلول، وجود است آنچه از علت افاضه می شود وجود است؛^{۲۴}

۶- بطلان اولویت ذاتی (ترجیح بلا مرجح) یعنی امتناع تحقق ممکن بدون علت، و ضرورت تحقق ممکن با وجود علت موجد؛

۷- امتناع تسلسل معی؛

۸- تساوی نیازمندی ممکن به علت مستقل و

واجب بذات، خواه واحد فرض شود یا کثیر، یک مجموعه متسلسل متناهی باشد یا غیرمتناهی متعاقب در زمان؛

۹- اصل در تحقق هر چیزی وجود است و موجود وجود در نزد شیخ حاکی از یک واقعیت است چون شیخ برهان را با موجود آغاز می کند و در انتهای نمط می گوید با بررسی در احوال وجود به واجب الوجود رسیدیم؛

۱۰- براساس اصل فوق آنچه اصیل و منشأ اثر است وجود است. بر مبنای این سخن شیخ که می گوید تنها وجود می تواند علت وجود باشد و با توجه بعنوان این نمط که با «فی الوجود و علله» آغاز می شود و فصول چهارم تا هشتم آن بخوبی واضح می شود که این برهان با اصالت وجود قابل تبیین است نه اصالت ماهیت.

نتیجه اینکه با پذیرش این مقدمات که برخی بدیهی است و برخی دیگر را شیخ با برهان اثبات کرده است، پذیرش واجب الوجود غنی بالذات در مجموعه هستی امری ضروری است.

تحولات تاریخی برهان

برهان صدیقین ابن سینا بیش از هزار سال بر اندیشه فلسفی حکمای اسلامی سایه افکنده است کمتر کتاب فلسفی و حتی کلامی در حوزه اسلامی بویژه در حوزه شیعی می توان یافت که در آن در باب اثبات واجب الوجود سخن گفته باشد اما در آن از برهان صدیقین ابن سینا نفیاً و اثباتاً سخنی بمیان نیامده باشد.

۲۴- همان، ص ۱۷ - ۲۸.

۲۵- همان، ص ۶۶.

۲۶- نک: همان، ص ۱۳ - ۱۴.

برای بررسی جامع این مسئله به دو صورت می‌توان
تفحص کرد:

از یکسو می‌توان به بررسی تفسیرهای مختلف و
بعبارت دیگر قرائتهای متفاوتی که از برهان ابن‌سینا
شده و نقض و ابرامهایی که از سوی متفکران بعدی
بعمل آمده است، همت گمارد. از سوی دیگر می‌توان
تقریرهای جدیدی را که متفکران بعدی تا متألهان
معاصر از این برهان ارائه نموده‌اند بررسی و با برهان
شیخ رئیس مقایسه کرد.

بررسی وجه اول: برای اثبات وجه
اول کافی است به شروحنی که بر
اشارات و تنبیهات
ابن‌سینا و حاشیه‌ها
و تعلقه‌هایی که
بر این برهان
نوشته شده است
رجوع کنیم.

از مهمترین این شروح می‌توان

از شرح فخرالدین رازی در نیمه دوم

قرن ششم (۵۴۴ - ۶۰۶ هـ) و شرح

خواججه نصیرالدین طوسی در قرن هفتم و سه شرح

علامه حلّی و شرح قطب‌الدین رازی مشهور به

محاکمات بین شرحی الاشارات یعنی شرح فخررازی

و شرح خواججه نصیرطوسی و حاشیه باغنوی بر

محاکمات و حاشیه آقا حسین خوانساری بر شروح

اشارات یعنی الاشارات و شرح الاشارات و شرح الشرح

و حاشیه الباغنوی) و ... نام برد.

اما تفسیرهای مختلف از تقریر ابن‌سینا به شروح و

حواشی اشارات و تنبیهات ابن‌سینا که مأخذ اصلی

برهان است محدود نمی‌شود بلکه حکمای بعدی

در کتابهای خویش به تفسیر برهان ابن‌سینا و براساس

آن به نقض و ابرام برهان پرداختند، چنان که
دوانی (۹۰۸۵م) در اثبات الواجب قدیم می‌نویسد:^{۳۷}

من در این رساله براهین مختلف اثبات واجب
- جل ذکره - را براساس آنچه پیشوایان
حکمت و کلام گفته‌اند آورده‌ام و در محکم
کردن مبانی و مرتب کردن مقدمات بهترین
و جهی کوشیدم و آنها را نقّادی نمودم تا وجوه
نقص آنها را رفع نموده به کمال برسانم.

وی اولین برهانی که در این رساله بر این

مبنا می‌آورد تبیین برهان صدیقین

ابن‌سینا است. او سپس

اشکالاتی بر این برهان

وارد می‌کند.

یکی دیگر از

ناقدان برجسته

برهان صدیقین ابن‌سینا

صدرالمتألهین است که در

اسفار به نقد برهان شیخ پرداخته

است. صدرالمتألهین می‌گوید شیخ

براساس مفهوم وجود و تقسیم آن به واجب و

ممکن به تقریر برهان پرداخته و حال آنکه طریقه

صدیقین نظر به حقیقت وجود است نه مفهوم آن.

بنابراین مسلک او اقرب المسالک به منهج الصدیقین

است نه خود آن منهج.^{۳۸}

یکی دیگر از نقدهایی که بعنوان نمونه می‌توان در

این مختصر ذکر نمود نقد حکیم میرزا مهدی

آشتیانی بر تقریر شیخ رئیس است. او برخلاف

صدرالمتألهین آن را حتی نزدیک به مسلک صدیقین

صدرالمتألهین

می‌گوید شیخ براساس

مفهوم وجود و تقسیم آن به واجب

و ممکن به تقریر برهان پرداخته و حال آنکه

طریقه صدیقین نظر به حقیقت وجود است نه

مفهوم آن. بنابراین مسلک او اقرب المسالک

به منهج الصدیقین است

نه خود آن

منهج.

۳۷- دوانی، محمد بن اسعد، اثبات الواجب قدیم، نسخه

خطی کتابخانه آیت‌الله مرعشی، شماره ۲۳۲۹، ص ۱.

۳۸- ملاصدرا، اسفار الاربعه، ج ۲، ص ۲۶.

■ درباره واجب‌الوجود نباید پنداشت که ذاتی است مرکب از وجود و وجوب، بلکه او حقیقتی است که اسمی برای او نیست و وجوب وجود تنها شرح اسم اوست نه اینکه چیزی باشد که وجودش واجب باشد... شایسته‌ترین چیزی که می‌تواند بیان حقیقت او باشد اینست که بگوییم وجوب وجود و تأکید وجود.

نمی‌داند بلکه آن را دور از روش صدیقین می‌داند و چند اشکال بر آن وارد می‌کند:

(الف) برهان شیخ استدلال به وجود «موجود ما» یا مفهوم وجود است که آن علاوه بر اینکه خارج از ذات و حقیقت واجب است مابین با او نیز می‌باشد.

(ب) این استدلال برای تمامیتش به بررسی مفهوم امکان و ابطال دور و تسلسل محتاج است، پس استدلال از واجب تعالی بر او نیست.

(ج) تمامیت این استدلال موقوف بر ابطال دور و تسلسل است و گمان شده آنچه در بطلان دور و تسلسل اقامه گردیده برهان قطعی است، در حالیکه این گمانی باطل است.

(د) این برهان اثبات توحید واجب، نمی‌کند بخلاف برهان صدیقین که در آن [با تقریر صدرایی یا سبزواری - مثلاً -] توحید نیز ثابت می‌شود.^{۴۹}

البته برخی محققین معاصر به دفاع از شیخ پرداخته و گفته‌اند:

تفسیر دیگر از تقریر شیخ این است که بگوییم: شیخ واقعیت موجود را لحاظ کرده و می‌گوید موجود واقعی در خارج داریم. حال آیا در میان این موجودات خارجی، واجبی هست که موجودات دیگر متکی به او باشند؟ اگر هست

ثبت‌المطلوب و اگر نیست تسلسل لازم می‌آید و تسلسل باطل است، پس باید واجبی باشد.^{۵۰} در مقام داوری با توجه به آنچه در بررسی و مبانی برهان ابن‌سینا آورده‌ایم، اشکال صدرالمتألهین و اشکال اول آشتیانی دفع می‌شود، و در پاسخ اشکال دوم آشتیانی می‌توان گفت اولاً شیخ امکان فقری را مبنا قرار داده نه امکان ماهوی را؛ ثانیاً شیخ ادعایش اینست که از تأمل در احوال «موجود بما هو موجود» به واجب تعالی می‌رسیم و این را صدیقین نامیده چون از تأمل در حقیقت وجود، وجود واجب‌الوجود را اثبات کرده بدون لحاظ ممکنات که فعل حق و معلول او هستند؛ یعنی برهانش از معلول به علت نیست بلکه از احد‌المتلازمین به ملازم دیگر پی می‌برد که براساس نظر علامه طباطبایی، برهان‌انی شبه لم و مفید یقین است.

بررسی وجه دوم: برای بررسی جهت دوم لازم است تقریرهای سایر حکما و متکلمان از این برهان را ملاحظه کرد. گرچه تحقیق جامع برای کشف همه تقریرهای بعد از ابن‌سینا تا عصر حاضر که شامل ده قرن تاریخ فلسفه اسلامی است از مجال این مقاله خارج است لکن ضروری است دست کم باختصار به سیر تاریخی و برخی تقریرها نظر نماییم:

قبل از بیان تقریرها گفتنی است که بهمینار، شاگرد ابن‌سینا، که سی سال بعد از ابن‌سینا درگذشت، (۴۵۸ق) با اینکه در ترتیب فصلهای اثر مهمش التحصیل از دانشنامه علایی ابن‌سینا پیروی کرده و به همه کتابهای بوعلی و مذاکرات شفاهی که میان آنان

۴۹ - درباره نقائص دیگر، نک: مدرس آشتیانی، میرزا مهدی، تعلیقه بر شرح منظومه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، ص ۴۸۹.

۵۰ - مصطفوی، سید حسن، تقریر درسی.

گذشته نظر داشته اما از برهان صدیقین ابن سینا نفیاً و اثباتاً بحثی نکرده است و حتی در مقاله اول کتاب سوم التحصیل، که در معرفت واجب الوجود بذاته و صفاتش نگاشته شده، بیشتر به وحدت واجب الوجود و ماهیت نداشتن او - جل جلاله - و صفاتش می‌پردازد و سخن قابل توجه او در معرفی واجب الوجود اینست که می‌گوید:

درباره واجب الوجود نباید پنداشت که ذاتی است مرکب از وجود و وجوب، بلکه او حقیقتی است که اسمی برای او نیست و وجوب وجود تنها شرح اسم اوست نه اینکه چیزی باشد که وجودش واجب باشد... . شایسته‌ترین چیزی که می‌تواند بیان حقیقت او باشد اینست که بگوییم وجوب وجود و تأکید وجود.^{۵۱}

پس آنان که تقریرهای تازه‌ی از برهان صدیقین ارائه کرده‌اند، عبارتند از:

سهروردی

شاگردان بلاواسطه یا مع الواسطه ابن سینا تا آنجا که نگارنده بیاد دارد بیشتر در تشیید مبانی استاد خویش کوشیده‌اند تا اینکه می‌رسیم به فیلسوف اشراقی قرن ششم شیخ شهاب‌الدین سهروردی (م ۵۸۱ یا ۵۸۷) که در آخرین و شاید مهمترین اثرش، حکمة الاشراق، مبنای جدیدی در اثبات واجب تعالی براساس قاعده نور ارائه نموده و در آن، نورالانوار مبدأ همه نورها و هستیهاست. صدرالمآلهین تقریر خودش از برهان صدیقین را قریب‌المأخذ به طریقه او می‌داند.^{۵۲} بنابراین اگر سلسله مراتب نوری شیخ اشراق را منطبق بر سلسله مراتب وجود صدرایی بدانیم می‌توان برهان شیخ اشراق را تقریر جدیدی از برهان صدیقین

دانست چون همانگونه که وجود در فلسفه صدرایی، حقیقت واحد و دارای مراتب تشکیکی است، نور هم در دیدگاه شیخ اشراق حقیقت واحد و دارای مراتب تشکیکی است، چنانکه می‌گوید:

النور کله فی نفسه لایختلف حقیقته الا بالکمال والنقصان و بامور خارجه (هیچیک از مراتب نور اختلاف در ذات و حقیقتشان ندارند مگر بکمال و نقص و باموری خارج از ذات).^{۵۳}

از سویی دیگر همانگونه که سلسله مراتب وجود در مکتب صدرایی به وجود کامل و تمامی ختم می‌شود که تمامتر و کاملتر از آن متصور نیست و به وجود قیومی قایم بذات ختم می‌گردد، نور هم در مراتب خودش به نورالانوار و نور قیومی و نورا عظم و اعلایی ختم می‌شود که غنی مطلق است و سایر مراتب به او وابسته‌اند و وجودشان از اوست. چنانکه شیخ اشراق می‌فرماید:

نور مجرد اگر در هویت و حقیقت وجودیش محتاج باشد نیازمند به جواهر جسمانی ظلمانی میت نخواهد بود... پس اگر نوری در تحققش نیازمند به غیر باشد باید به نور قایم بذات نیازمند باشد، و چون انوار قایم بذات سلسله مراتبشان نمی‌تواند تا بینهایت ادامه یابد، چون برهان اقامه شده است که هر سلسله مترتبه‌ی که همه افرادش موجود باشند باید نهایی داشته باشد، پس ضروری است که انوار قایم بذات نورهای عرضی و اجسام و اعراضشان در تحققشان به نوری ختم شود که مافوق او نوری نباشد و او

۵۱- بهمنیار، التحصیل، تصحیح مرتضی مطهری، تهران، دانشکده الهیات، ۱۳۴۹، ص ۵۷۰ - ۵۷۱.

۵۲- ملاصدرا، اسفارالاربعه، ج ۶، ص ۱۶.

۵۳- سهروردی، مجموعه مصنفات، تصحیح هانری کربن، تهران، انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۹۷ق، ج ۲، ص ۱۱۹.

■ نور مجرد غنی بذات یکتاست و او اصل هر نوری است و غیر او محتاج به او هستند و وجودشان از اوست... او قاهر و غالب بر هر چیزی است و هیچ چیزی بر او غلبه نتواند کرد و هیچ چیزی موجب قوام او نخواهد بود زیرا هر نیرو و کمال و غلبه از اوست.

مقابل هستی است؟ دو احتمال وجود دارد:

الف) بنا بر آنکه وی را اصالت ماهیتی بدانیم - آنگونه که مشهور است - عبارت بالا را باید بر اساس اصالت ماهیت معنا کرد.

ب) بنا بر آنکه وی اصالت را به واقعیت و هویت خارجی یعنی هویت وجودی شیء بدهد کلمه ماهیت را باید همان هویت عینی معنا کرد، چنانکه در وحدت نورالانوار می گوید: «فالنور المجرد الغنی واحد و هونور الانوار و مادونه یحتاج الیه و منه وجوده. (نور مجرد غنی که همان نورالانوار باشد واحد است و غیر او نیازمند به او هستند و وجودشان از اوست.)»
با مقایسه این دو عبارت که در اولی می گوید نور مجرد در ماهیتش نیازمند است و در دومی می گوید ماسوای نورالانوار در «وجودشان» محتاج به او هستند می توان نتیجه گرفت که مراد او از ماهیت همان هویت وجودی است. بر این اساس برهان ایشان قریب المسلك به برهان وجودی صدر المتألهین می شود، همانگونه که صدر المتألهین اذعان کرده است.

۲- شیخ استدلال خویش را بر مبنای نور طراحی نموده است اما در نتیجه می گوید: «فیجب ان ینتهی الانوار القائمه و العارضه و البرازخ و هیأتها الی نور لیس

۵۴- همان، ص ۱۲۱.

۵۵- همان، ص ۱۲۲.

نورالانوار و نور محیط و نور قیومی و نور مقدس و والاترین و عالیترین مرتبه نور باشد و آن همان نور قهار و غنی مطلق است.^{۵۴}

شیخ اشراق در ادامه، به توحید نورالانوار استدلال، و به استقلال ذاتی و استغناء ذاتی و مبدئیت او نسبت به هر کمالی اشاره نموده و ماسوایش را محتاج به او می داند و می گوید:^{۵۵}

پس نور مجرد غنی بذات یکتاست و او اصل هر نوری است و غیر او محتاج به او هستند و وجودشان از اوست... او قاهر و غالب بر هر چیزی است و هیچ چیزی بر او غلبه نتواند کرد و هیچ چیزی موجب قوام او نخواهد بود زیرا هر نیرو و کمال و غلبه از اوست.

بررسی برهان شیخ الاشراق:

الف) مبانی برهان:

۱- مبتنی بر نور است و مبدأ برهان را نور مجرد قرار داده است؛ بنابراین از ابتدا جواهر جسمانی از حیطه برهان خارجند.

۲- مبتنی بر مراتب تشکیکی نور است.

۳- مبتنی بر بطلان تسلسل است.

با توجه به این مبانی شیخ اشراق نتیجه می گیرد که همه موجودات، اعم از انوار قایم بذات و نورهای عارضی و جواهر جسمانی و اعراض باید منتهی به نورالانوار که غنی مطلق و نور قیوم و قهار و منزّه از هر نقصی است بشود.

ب) تأمل در برهان:

این برهان از جهاتی محل تأمل است:

۱- شیخ در مقدمه اول می گوید: «النور المجرد اذا کان فاقراً فی ماهیته...» آیا مراد وی از ماهیت، هویت وجودی شیء است یا چیستی شیء که در

ورائه نور.» (همه چیز اعم از انوار مجرد قایم بذات و انوار عرضی و اجسام و اعراض باید به نوری که در اعلی مرتبه نورانیت بوده و فوق او نوری نیست ختم گردد.)^{۵۶} مراد آنستکه نتیجه ایشان اعم از مقدمات است چون وی برارخ و هیئتها را هم، در نتیجه به نورالانوار منتسب نموده و البته این اشکال با توجه به مباحث دیگر شیخ در حکمة الاشراق قابل حل است. اولاً: هیئتها چون قایم بمحل هستند، استقلال وجودی ندارند، چنانکه شیخ اشراق می گوید: بدان که هیئت چون در محل است پس قابل تصور نیست که قایم بنفس باشد... پس باید بجسم یا جوهر نورانی قایم باشد.^{۵۷}

ثانیاً: جسم هم در وجودش نیازمند به نور مجرد است همچنانکه شیخ می گوید:

اجسام بعضی از آنها علت وجودی بعض دیگر نیستند... همچنین جسم و اعراض جسمانی و نوری هم هیچکدام علت دیگری بنحو دوری نیستند... بعلاوه جسم در ذاتش هم بینای نیست. پس همه اجسام و اعراض به چیزی غیر از جسم و عرض نوری یا ظلمانی نیازمندند، پس محتاج به نور مجرد هستند.^{۵۸}

پس استدلال شیخ برای اثبات نورالانوار با انضمام این دو مقدمه به مقدمات قبلی تمام است.

حکیمان بعد از شیخ اشراق

بعد از شیخ اشراق^{۵۹}، حکیم و متکلم ناموری که اندیشه های کلامی او متکلمان امامی و حتی اشعری را تحت نفوذ آثار خویش قرار داد خواجه نصیرالدین طوسی است که برهان صدیقین او شبیه برهان صدیقین ابن سیناست و بر آن نیز شروح و حواشی متعددی،

بالغ بر حدود صد کتاب و رساله نگاشته شده است. بدین ترتیب باب جدیدی در بررسی و نقد برهان صدیقین باز شد، چنانکه محقق خفری (۹۴۸ - ۱۰۱۶) از متفکران حوزه فلسفی شیراز ضمن اینکه روش خواجه در اثبات واجب تعالی را منهج حکمای الهی می داند چهار وجه برای تقریر خواجه ذکر می کند و تفسیر علامه حلّی شارح تجرید را یکی از احتمالات مذکور می داند.^{۶۰} آنگاه خودش چهار صورت برهان واجب الوجود ذکر می کند که سه صورت آن را تقریرهای تازه بی از برهان صدیقین می داند، چنانکه در تقریر دوم می گوید:

برای موجود مطلق، از آنجهت که موجود است، مبدئی نیست وگرنه تقدیم شیء بر خودش لازم می آید و به این بیان واجب الوجود بالذات ثابت می شود... و این طریقه شایسته است طریقه صدیقین نامیده شود.^{۶۱}

ملاصدرا^{۶۲} بدلیل اینکه وی قایل به اصالت وجود نبوده برهانش را بعنوان برهان صدیقین نمی پذیرد. اما علامه طباطبایی «ره» در حاشیه اسفار بدفاع از محقق برخواسته و ایرادات او را وارد نمی داند و می گوید:

ایرادات صدرالمتألهین بر این برهان مبتنی بر حمل وجود بر مفهوم وجود است اما آنچه

۵۶ - همان، ص ۱۲.

۵۷ - شهرزوری، شمس الدین، شرح حکمة الاشراق، تصحیح حسین ضیایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۱۶۷.

۵۸ - همان، ص ۲۹۱.

۵۹ - حکیم و متکلم ناموری که اندیشه های کلامی او متکلمان امامی و حتی اشعری را تحت نفوذ آثار خویش قرار داد.

۶۰ - خوانساری، حاشیه خفری، ص ۲۵ - ۲۶.

۶۱ - همان.

۶۲ - ملاصدرا، اسفار الاربعه، ج ۶، ص ۳۸.

**■ پدیده‌ها بدون ظهوری که تو به
آنها داده‌ی ظهوری ندارند تا
موجب پیدایی تو باشند. پس تو
بذات خودت بر ذاتت راهنما
هستی، سپس با نورهای صفاتت
بر ماسوای خویش دلالت می‌نمایی.**

برای ما از کلام این محقق ظاهر شده اینست که
مرادش حقیقت وجود و شخص آنست نه
مفهوم انتزاعی ذهنی...^{۶۳}

یکی دیگر از متکلمان و محققان فارس که در اثبات
واجب‌الوجود و صفات او جل جلاله بویژه توحید
واجب اهتمام ورزیده و کلمات او مورد توجه متفکران
بوده ملاجلال‌الدین دوانی (۹۱۸ق) است که برخی
از محققان معاصر او را بنیان‌گذار حوزه فلسفی کلامی
شیراز در اواخر قرن دهم هجری می‌دانند.^{۶۴} وی دو
رساله در اثبات واجب تعالی بنام اثبات الواجب قدیم
و اثبات الواجب جدید تحریر نموده است. در آغاز
کتاب اثبات الواجب قدیم که اختصاص به بررسی
براهین در اثبات واجب دارد جملاتی دارد که بیانگر
بینش او در شیوه معرفت واجب و مبتنی بر طریقه
صدیقین است، چنانکه می‌نویسد:

پدیده‌ها بدون ظهوری که تو به آنها داده‌ی
ظهوری ندارند تا موجب پیدایی تو باشند.
پس تو بذات خودت بر ذاتت راهنما هستی،
سپس با نورهای صفاتت بر ماسوای خویش
دلالت می‌نمایی.^{۶۵}

دوانی در اثبات الواجب جدید باختصار از اثبات

ذات گذشته، به تفصیل در توحید واجب و بساطت
ذات و عینیت صفات با ذات و تبیین صفات
می‌پردازد.^{۶۶} اگرچه صدرالمتألهین استدلال او را در
باب توحید نپسندیده و آن را به نقد کشیده است:
این کلام با همه شرح و بسطش دردی دوا
نمی‌کند و تشنه‌ی را سیراب نمی‌نماید و در
عین حال که مقدمات برهانش درست است
ثمری در اثبات توحید ندارد.^{۶۷}

دیگر از حکمای فارس که تحقیقات قابل توجهی
در باب توحید واجب تعالی ارائه نموده است
سیدصدرالدین محمد دشتکی (۹۰۳ق) مشهور به
سید سند است. گرچه دوانی بر آراء و ادله سید در
باب توحید ایراداتی وارد می‌کند لکن صدرالمتألهین
آنها را پاسخ گفته و منهج سید صدر را نزدیکتر به
منهج حق، یعنی منهج اصالت وجود، دانسته است،
مشروط بر آنکه مبنای برهان سید، که بر مفهوم وجود
استوار است به حقیقت وجود بدل شود.^{۶۸}

فرزند سید صدر، میرغیاث‌الدین منصور
دشتکی (۹۴۸ق) نیز از فحول و نوابغ حکمای
اسلامی در قرن دهم در حوزه شیراز است که بشدت
تحت تأثیر آراء پدرش بود و با آراء دوانی مخالفت
می‌ورزید. از اینرو برخی آثارش در پاسخ به
اعتراضات دوانی بر پدرش از جمله در مسئله توحید
واجب‌الوجود است.^{۶۹}

۶۳- همان، ص ۲۹.

۶۴- اوجیبی، علی، گنجینه بهارستان، تهران، مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۱۶۷.

۶۵- دوانی، اثبات الواجب قدیم، ص ۱.

۶۶- همان.

۶۷- ملاصدرا، اسفار الاربعة، ج ۶، ص ۶۸.

۶۸- همان، ص ۸۱.

۶۹- همان، ص ۸۶؛ اوجیبی، گنجینه بهارستان، ص ۱۶۷.

خلاصه اینکه بحث در براهین اثبات واجب تعالی و توحید واجب در قرن ۱۰ و ۱۱ ق در حوزه کلامی فلسفی شیراز بطور جدی مطرح بوده است.

یکی دیگر از حوزه‌های فلسفی مهم که در قرن دهم شکوفا شد و چند قرن ادامه یافت حوزه فلسفی اصفهان است. در حوزه اصفهان نیز مباحث واجب‌الوجود یکی از مباحث اصلی در حوزه الهیات بود. یکی از بزرگترین فیلسوفان این حوزه و از مشاهیر فلسفه اسلام میرداماد مشهور به معلم ثالث (۱۰۴۱ق) است.^{۲۰} میرداماد گرچه مشهورترین اثرش، یعنی قیسات، در صفات حق بویژه در فعل اوست که بتفصیل به اثبات حدوث دهری عالم می‌پردازد اما براهانی در اثبات واجب بدون ابتناء بر بطلان دور و تسلسل اقامه نموده که از این جهت قریب به برهان صدیقین است.^{۲۱}

میرفندرسکی (۱۰۴۱ق) نیز یکی از استادان حوزه اصفهان است که کتب درسی او کتب شیخ الرئیس بوده است،^{۲۲} و برهان جدیدی یا تقریر تازه‌یی از او گزارش نشده است.

دیگر از بزرگان حوزه اصفهان شاگرد میرفندرسکی، ملارجبعلی تبریزی (د ۱۰۸۰ ق) است که کتابی در اثبات واجب تعالی تحریر نموده است. مؤلف این رساله وجود را مشترک لفظی دانسته و برای اثبات مدعای خود از اتولوجیا و کلمات عرفا مانند شبستری و قونوی و دیگران شاهد آورده است.^{۲۳}

افکار ملارجبعلی توسط شاگردش میرقوام‌الدین محمد رازی (د ۱۰۹۳ق) دنبال شد. او تقسیم موجود به واجب و ممکن و معرفی کردن خدای سبحان به واجب‌الوجود بالذات را صحیح نمی‌دانست.^{۲۴}

تقریر صدرالمتألهین

فلسوفی که عمیقترین و بیشترین تحقیقات را در

باب اثبات واجب تعالی و تبیین اسماء و صفات الهی به عمل آورد صدرالدین محمد شیرازی (د ۱۰۵۰ ق) مشهور به صدرالمتألهین است. او کتب و رسائل متعددی در این زمینه نظیر مبدأ و معاد، مفاتیح الغیب، اسرار الایات و مظاهر الهیه، و در کیفیت معیت واجب به موجودات تحریر نموده و دو جلد از اسفار نه‌جلدیش را اختصاص به این مسئله داده است. گرچه در سایر کتابها نظیر شواهد ربوبیه و عرشیه و مشاعر و ... نیز در این باب بحث کرده است. تقریر ایشان براساس متن اسفار^{۲۵} چنین است:

وجود - همانگونه که در گذشته بیان شد - حقیقت عینی، واحد و بسیطی است که بین افرادش در برخورداری از اصل این حقیقت تفاوتی نیست مگر بکمال و نقص و شدت و ضعف یا به امور زاید - چنانکه در افراد ماهیت نوعی اختلاف به امور زاید است. و نهایت کمال وجود مرتبه‌یی است که تمامتر و کاملتر از آن نباشد و آن وجودی است که متعلق به غیر نباشد، و حتی تمامتر از آن تصور هم نشود، زیرا هر ناقصی وابسته به غیر و نیازمند به موجود تمامتر از خویش است؛ پس وجود در حد ذاتش یا بینیاز از غیر، یا نیازمند و وابسته به غیر است. اولی واجب‌الوجود

۲۰- میرداماد، محمد بن محمد حسینی، قیسات، با مقدمه

هانری کرین، تهران، ۱۳۶۷، ص ۸۲.

۷۱- ملاصدرا، اسفار الاربعه، ج ۶، ص ۳۶.

۷۲- آشتیانی، سید جلال‌الدین، مقدمه شواهد ملاصدرا

شیرازی، تهران، ۱۳۶۰، ص ۸۷.

۷۳- همان، ص ۹۱.

۷۴- رازی تهرانی، میرقوام‌الدین محمد، دو رساله فلسفی،

تصحیح علی اوجبی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،

۱۳۷۸، ص ۹.

۷۵- ملاصدرا، اسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۴ - ۱۵.

بررسی برهان صدیقین صدرالمতألهین:

(الف) مبانی برهان:

- ۱- پذیرش واقعیت خارجی که مرز جدایی فیلسوف از سوفسطایی است؛
- ۲- اصالت وجود، یعنی آنچه مابازاء حقیقی واقعیت خارجی است وجود است؛ یعنی وجود امر اصیل متحقق در خارج است و تحقق بوجود است چنانکه صدرالمتألهین در متن برهان آورده

است و آن صرف الوجودی است که کاملتر از او نیست و آمیختگی به عدم و نقضی ندارد. و دومی آنچه غیر اوست از افعال و اثار اوست و برای آنها قوامی نیست مگر بواسطه او (که قیوم هستی است).^{۷۶}

صدرالمتألهین از همین برهان توحید و سایر صفات کمالی حق را نیز نتیجه می‌گیرد، چنانکه می‌گوید:^{۷۷} با همین برهان توحید او هم ثابت می‌شود زیرا

■ واجب الوجود، حقیقت صرف لایتناهی است

که همه کمالات و مراتب وجودی را داراست. بنابراین چنین وجودی: اولاً ثانی ندارد چون «صرف الحقیقة لایتثنی و لایتکرر» (یعنی حقیقت صرف نه دومی دارد و نه تکررپذیر است) پس واحد و احد است. ثانیاً ماهیت ندارد، چون ماهیت مرز و حد وجود شیء است و از جنبه‌های عدمی شیء انتزاع می‌شود، پس وجودی که حد و مرز ندارد و مبرای از هر نقص و عدمی است ماهیت در او فرض نمی‌شود.

است: «ان الوجود حقیقة عینیه». وی این مطلب را در جلد اول اسفار^{۷۸} بتفصیل و در شواهد ربوبیه^{۷۹} و المشاعر^{۸۰} و سایر آثارش باختصار ذکر کرده است.

- ۳- وحدت و بساطت وجود: یعنی وجود از آنجهتکه وجود است امر واحد و بسیط است چنانکه صدرادر متن برهان آورده است: «ان الوجود... واحده بسیطة». این مطلب را نیز صدرالمتألهین در اسفار جلد اول^{۸۱} تبیین کرده است.

۷۶- ایشان در مفاتیح الغیب، مفتاح پنجم، مشهد اول همچنین در اسرار الایات، طرف اول، مشهد اول، تقریرهای مشابه اسفار دارد که ما به تقریر اسفار بسنده نموده‌ایم.

۷۷- همان، ص ۲۴ و ۲۵.

۷۸- همان، ص ۲۸.

۷۹- همو، شواهد الربوبیه، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، ۱۳۶۰، ص ۶.

۸۰- همو، المشاعر، اصفهان، انتشارات مهدوی، بیتا، ص

۹.

۸۱- همو، اسفار الاربعه، ج ۱، ص ۵۰ و ۷۱.

وجود، حقیقت واحدی است که بحسب ذاتش نقصی عارض او نمی‌شود و لایتناهی بودنش مانع از تعدد در ذات اوست. با همین برهان همچنین علم او به ذات و ماسوا، و حیاتش ثابت می‌شود زیرا علم چیزی جز وجود نیست و قدرت و اراده او هم ثابت می‌شود زیرا ایندو تابع حیات و علم هستند. همچنین قیومیت وجودش ثابت می‌گردد زیرا وجود شدید فیاض و فعال برای مراتب پایینتر از خودش هست، پس او علیم، قدیر، مرید حی، قیوم، درآک و فعال است و چون فعل او بدنبال این مراتب می‌آید پس صنع و ابداع و خلق و امرش نیز ثابت می‌گردد.

نتیجه اینکه صدرالمتألهین با همین برهان همه صفات کمالیه اعم از صفات ذات و صفات فعل او را ثابت شده می‌داند.

■ برهان صدیقین ملاصدرا راه
 نوینی در معرفت حق سبحانه و
 تعالی گشود، گرچه افکار
 ملاصدرا در زمان حیاتش آنگونه
 که شایسته او بود شناخته نشد.

مطلق است و اینها هم صفات کمالی وجود بما هو وجود هستند یعنی هر جا وجود است درجه‌یی از کمالات وجود نیز هست و هر جا وجود قویتر است، این کمالات بیشتر است و حق تعالی که ثابت کردیم در اعلا درجه کمال وجود است پس در اعلا درجه علم، حیات، قدرت و اراده و سایر صفات کمالی وجود است.

خلاصه اینکه برهان صدیقین ملاصدرا راه نوینی در معرفت حق سبحانه و تعالی گشود. گرچه افکار ملاصدرا در زمان حیاتش آنگونه که شایسته او بود شناخته نشد اما «استحکام و استواری کلمات و عمق مبانی و مطالب او و ... موجب شد افکار و عقایدش مورد توجه عجیبی واقع شود تا آنجا که در در دوره آخوند ملاعلی نوری (۱۲۴۶د) و تلامیذ او مانند ملا محمدجعفر لنگرودی و ملا اسماعیل اصفهانی و ... کتب اساسی درسی فلسفه همان کتب آخوند ملاصدرا بوده است.»^{۸۲}

حکیمان بعد از ملاصدرا

در بین محققان بعد از ملاصدرا، از همه بیشتر آخوند

۸۲- همان، ص ۱۴ و ۱۵.

۸۳- همان.

۸۴- آشتیانی، مقدمه شواهد الربوبیه، ص ۱۰۵.

۴- وحدت تشکیکی وجود؛ یعنی افراد وجود گرچه حقیقت واحدی هستند و افرادش ذاتاً با هم اختلاف ندارند اما همه موجودات در مرتبه واحدی نیستند بلکه برخی از افراد وجود قویتر و برخی ضعیفترند، بعضی کاملتر و بعضی ناقصترند. بنابراین افراد وجود در عین وحدت در ذات و حقیقتشان سلسله ذومراتبی را تشکیل می‌دهند که در یکطرف آن اضعف مراتب وجود و در طرف دیگر آن اعلی مرتبه وجود است بگونه‌یی که تمامتر و کاملتر از آن فرض نمی‌شود.^{۸۲}

۵- وجود یا مستغنی بذات خویش است و یا وابسته به غیر و فقیر، و فقرش ذاتی اوست.^{۸۳}

با توجه به این پنج مقدمه ثابت می‌شود وجودی هست که کاملتر و تمامتر از او نیست و مستغنی در ذات خویش است و هیچ نیاز و نقصی در او راه ندارد و قایم به ذات است و دیگر مراتب وجود وابسته و نیازمند و قایم به او هستند. این چنین وجودی واجب‌الوجود بالذات است و مطلوب ما همین است.

ب) نتایج و ثمرات این برهان:

براساس این برهان ثابت کردیم که واجب‌الوجود، حقیقت صرف لایتناهی است که همه کمالات و مراتب وجودی را داراست. بنابراین چنین وجودی: اولاً ثانی ندارد چون «صرف الحقیقة لایشنی و لایتکرر» (یعنی حقیقت صرف نه دومی دارد و نه تکررپذیر است) پس واحد و احد است. ثانیاً ماهیت ندارد، چون ماهیت مرز و حد وجود شیء است و از جنبه‌های عدمی شیء انتزاع می‌شود، پس وجودی که حد و مرز ندارد و میرای از هر نقص و عدمی است ماهیت در او فرض نمی‌شود.

ثالثاً از همین بیان سایر صفات کمالی حق نظیر علم، حیات قدرت و اراده ثابت می‌شود. چون کمال

ملاعلی نوری منشأ اثر بوده است و تقریباً هفتاد سال کتب ملاصدرا را در شهر اصفهان تدریس نموده است. بعد از این اشتهار به تحقیق می توان گفت محور غالب براهین عقلی در باب خداشناسی برهان صدیقین ملاصدرا بوده است و این حقیقت با مراجعه به آثار حکمای حکمت متعالیه مثل اللمعات الالهیه ملاعبداللّه زوزی، بدایع الحکم آفاعلی مدرس، و منظومه حکمت سبزواری و تعلیقات مدرس آشتیانی بر آن و آثار فلسفی علامه طباطبایی نظیر *بداية الحكمة* و *نهاية الحكمة* و ... به اثبات می رسد. البته این بمعنای انسداد فکری حکمای بعد نیست بلکه بیان اهمیت طریقه صدرالمتألهین در اثبات واجب است. هریک از این استوانه های حکمت ضمن تأیید طریقه صدراتلاش نمودند تا تقریری تازه نیز ارائه نمایند چنانکه اشاره نمودیم مدرس آشتیانی تعدادی از این تقریرها را در تعلیقه خویش بر منظومه حکمت سبزواری برشمرد مادر اینجا بعنوان نمونه و ختم کلام به تقریر سبزواری و علامه طباطبایی بسنده می کنیم.

۱- تقریر حکیم سبزواری

وی هم در پاورقی اسفار و هم در منظومه حکمت خویش برهان صدیقین را تقریر می نماید و برهانش در تعلیقه اسفار را محکمتر و کوتاهتر از برهان ملاصدرا می داند چون معتقد است بدون اثبات تشکیک وجود، و تنها با پذیرش اصالت وجود و تصور حقیقت صرف می توان برهان صدیقین را تبیین کرد، بر این مبنا می نویسد:

بعد از اثبات اصالت وجود می گوئیم: حقیقت وجود که عین خارجی و اصل واقعیت خارجی را تشکیل می دهد حقیقت مطلق است که عروض عدم بر آن محال است زیرا متقابلان غیرقابل جمعند، پس حقیقت مطلق است که

عروض عدم بر آن محال است در ذات خودش واجب الوجود است پس حقیقت وجود که اینگونه است واجب الوجود بالذات است و این مطلوب ماست.^{۸۵}

از ویژگیهای برهان سبزواری یکی اینست که برخلاف ابن سینا مبتنی بر ابطال تسلسل نیست و برخلاف ملاصدرا مبتنی بر تشکیک نیست و تنها مبتنی بر اثبات اصالت وجود است البته نیازمند برخی مبادی تصویری مثل تصور حقیقت مطلق و ضرورت ازلی داشتن این حقیقت است. ویژگی دیگر این برهان این است که توحید واجب هم ثابت می شود چون حقیقت صرف ثانی ندارد و هرچه ثانی فرض شود به همان اولی برمی گردد.

اما تفاوت برهان سبزواری با صدرالمتألهین اینست که در این برهان صفات کمالی حق بحث نشده است و رابطه سایر موجودات با واجب الوجود تبیین نمی گردد برخلاف برهان صدرالمتألهین که با فرض تشکیک و ذومراتب بودن وجود جایگاه سایر مراتب مشخص می شود.

۲- برهان علامه طباطبایی رحمه الله

ایشان با بیانهای گوناگون در کتابهای خویش^{۸۶} از جمله تعلیقاتش بر اسفار به اثبات واجب الوجود می پردازد و برهان صدیقین را محکمترین برهان در اثبات واجب الوجود می داند. وی در تعلیقه خویش بر اسفار اقرار و اعتقاد به وجود واجب الوجود بالذات را امری بدیهی دانسته و براهینی را که برای اثبات واجب الوجود

۸۵- ملاصدرا، اسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۶ - ۱۷.

۸۶- طباطبایی، محمدحسین، رسائل توحیدی، ترجمه و شرح علی شیروانی، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۰، ص ۱۹ و ۲۰؛ *نهاية الحكمة*، قم، دار التبلیغ الاسلامی، بی تا، ص ۲۳۶؛ *بداية الحكمة*، بیروت، ۱۴۰۲ق، ص ۱۶۷؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم، انتشارات صدرا، بی تا، ج ۵، ص ۷۷.

آورده می‌شود تنبیه و تذکر می‌داند،^{۸۷} از سوی دیگر در تعلیقه اسفار، و اصول فلسفه، بر مبنای ضرورت و جاودانگی اصل واقعیت به تقریر برهان صدیقین پرداخته و در نهایت الحکمة و بدایة الحکمة و رسائل توحیدی از راه اصالت وجود و حقیقت صرف بودن آن این مطلب را تبیین نموده است. ما در اینجا جهت اختصار تقریر ایشان بر مبنای پذیرش اصل واقعیت از اصول فلسفه را نقل می‌کنیم:

واقعیت هستی که در ثبوت وی هیچ شک نداریم هرگز نفی نمی‌پذیرد و نابودی بر نمی‌دارد. عبارت دیگر واقعیت هستی بدون هیچ قید و شرط، واقعیت هستی است و با هیچ قید و شرطی لا واقعیت نمی‌شود. عبارت دیگر او خودش عین واقعیت است و جهان و اجزاء جهان با او واقعیت دارد و بی او هیچ و پوچ می‌باشد. نتیجه اینکه جهان و اجزاء جهان در استقلال وجودی خود و واقعیتدار بودن خود تکیه به یک واقعیتی دارند که عین واقعیت و بخودی خود واقعیت است.^{۸۸}

مبانی برهان علامه طباطبایی:

- ۱- پذیرفتن اصل واقعیت، که مرز جدایی اثبات‌گندگان واقعیت از سوفسطاییهاست.
- ۲- واقعیت هیچگاه معدوم نمی‌شود چنانکه در پاورقی اسفار می‌نویسد:
اگر فرض کنیم همه واقعیتها در یک زمان باطل و هیچ شوند یا مطلقاً چنین شود در این صورت همه واقعیتها واقعاً هیچ شده‌اند (یعنی باز واقعیتی ثابت است)، همچنین اگر سوفسطایی همه چیز را وهمی ببیند یا در واقعیتش شک کند، در این هنگام همه چیز

■ واقعیت هستی که در ثبوت وی

هیچ شک نداریم هرگز نفی

نمی‌پذیرد و نابودی

بر نمی‌دارد.

عبارت دیگر

واقعیت هستی بدون

هیچ قید و شرط، واقعیت هستی

است و با هیچ قید و شرطی

لا واقعیت نمی‌شود.

عبارت دیگر

او خودش

عین واقعیت است

و جهان و اجزاء جهان با او

واقعیت دارد و بی او هیچ و

پوچ می‌باشد.

واقعاً نزد او موهومند یا واقعاً مشکوکند (یعنی واقعیت ثابت است از همان جهت که نفی می‌شود).

نتیجه این دو مقدمه اینست که واقعیت بالضروره موجود است و واجب در ذات خویش است و اشیاء دیگر که واقعیتشان از ذات خودشان نیست محتاج به این واقعیت ذاتی هستند.

ویژگیهای برهان صدیقین علامه طباطبایی:

- ۱- این برهان مبتنی بر واقعیت خارجی است نه مفهوم صرف.
- ۲- این برهان هم می‌تواند مورد پذیرش قائلین به اصالت ماهیت باشد و هم قائلین به اصالت وجود چون دسته اول مابازاء واقعیت خارجی را ماهیت و

۸۷- نک: ملاصدرا، اسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۴ - ۱۵.

۸۸- طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص

«قبول داریم که واقعیتهای هست و چون این واقعیت قطعاً وجود دارد پس او واجب‌الوجود خواهد بود. حال سخن در این است که نسبت این واقعیت واجب با امور پیرامون ما چیست.»

دسته دوم وجود می‌دانند.

۳- در این برهان هم مثل برهان صدیقین صدرالمতلهین نیازی به ابطال دور و تسلسل نیست. نقدی که بر این برهان وارد شده این است:

قبول داریم که واقعیتهای هست و چون این واقعیت قطعاً وجود دارد پس او واجب‌الوجود خواهد بود. حال سخن در این است که نسبت این واقعیت واجب با امور پیرامون ما چیست؛ آیا همان است که به این صورتها درآمده که در اینصورت حرف جهله صوفیه است، یا اینکه گفته شود اینها جلوه‌های آن واقعیت هستند (این حرف عرفاست و دیگر فلسفه نخواهد بود)؛ یا اینکه گفته شود واقعیت واجب دارای مرتبه‌یی از واقعیت می‌باشد که بقیه اشیاء در واقعیتشان نیازمند به او هستند پس باید تشکیک در واقعیت قائل شوید. تشکیک در واقعیت به چه معناست؟ زیرا واقعیت یا وجود است یا ماهیت پس باید قائل به تشکیک در ماهیت شد یا تشکیک در وجود، در صورت تشکیک در وجود ناچاراً باید به اصالت وجود متمسک شده و سپس تشکیک در وجود را پذیرفت تا بتوان گفت واقعیتهای دیگر وابسته به واقعیت واجبی می‌باشند.^{۸۹} نتیجه اینکه این برهان کم‌مؤثرتر از برهان صدرالمতلهین نیست.

نتیجه‌گیری

از آنچه گفته شد، این نتیجه حاصل می‌شود که:

۱- روش صدیقین همان روشی است که قرآن در برخی آیاتش بیان کرده و انبیا و اوصیاء کرامش رهرو آن بوده‌اند.

۲- محتوای برهان صدیقین در تاریخ فلسفه اول بار در فصوص الحکم فارابی طرح شده است.

۳- نامگذاری برهان به صدیقین اول بار توسط ابن‌سینا انجام گرفت.

۴- همه کسانی که برهان صدیقین را طرح کرده‌اند خواسته‌اند بدون واسطه قرار دادن مصنوعات و حوادث و ممکنات، واجب‌الوجود را ثابت کنند.

۵- اصل مشترک همه این تقریرها محور قرار دادن اصل واقعیت هستی است.

۶- برهان صدیقین نه برهان لمّی است و نه برهان اتّی از نوع دلیل بلکه برهانی است شبه لمّ که در آن از بعضی لوازم وجود به لوازم دیگر آن پی می‌بریم؛ لمّی نیست چون غیر وجود چیزی نیست که علت برای وجود باشد؛ اتّی از نوع دلیل نیست چون دلیل راهیابی از معلول به علت است و با دلیل تنها علت بطور مبهم ثابت می‌شود اما در اینجا واجب‌الوجود متعین ثابت می‌گردد.

۷- باقرار و اظهار بسیاری از حکما این برهان اسدالبراهین است و نزدیکترین برهان به بیان قرآن و معصومین در شناخت حق تعالی است.

۸- در مقایسه براهین از جهت وسعت نتایج و ثمرات، این برهان با بیان صدرالمتألهین کاملتر است اما از جهت کوتاهی مسیر و کمی مقدمات برهان علامه طباطبایی کوتاهترین راه است.

۹- از جهت تکیه به شواهد قرآنی صدرالمتألهین بیشتر از سایر حکما به شواهد قرآنی استناد جسته است.

۸۹- مصطفوی، تقریر درسی.